

دانشگاه صلاح الدین/دانشکده زبان

گروه زبان فارسی

عشق و جایگاه آن در غزلیات قاصد

م.ی. پخشان محمد محمود

تاریخ قبول النشر ٢٤/٢/٢٠١٩

تاریخ استلام البحث ١٥/١١/٢٠١٨

الخلاصة

يعتبر قاصد شاعراً مبدعاً في مجال الشعر الغزلي و تناوله للاغراض الشعرية الاخرى كان اقل. تميزت اللغة الفارسية في عصره ذات برونق و رواج كبير . لقد نظم شعراء جنوب كردستان قصائدهم باللغة الفارسية و كانوا متمكنون بشكل كبير في هذا الباع. كان قاصد متمكناً جداً في مجال اللغة الفارسية و تمكن من رسم و خلق صور شعرية جميلة و رائعة كي يكون لدى كل قارئ امكانية فهم قصائده حسب طاقته ومستواه الثقافي. كان قاصد عاشقاً و ملهماً دائماً، و من اجل الوصول الى معشوقته تجشم الكثير من العناء و الالام. في بعض قصائده تجد معشوقته على الارض و في قصائد اخرى تجده في السماء. من جراء ظلم الحبيبة خاض قاصد غمار صراع مرير، لذا كان يبدو سعيداً و مرتاحاً تارة و حزيناً و شقيماً تارة اخرى.

الكلمات الرئيسية: قاصد ، العشق ، غزليات قاصد.

چکیده

قاصد شاعری غزل سراسر و در قالبهای دیگر به ندرت شعر سروده است. در زمان قاصد زبان فارسی از رونق و رواج خاصی برخوردار بوده است. شاعران در سرودن شعر به زبان فارسی در کردستان/ عراق کوشش بسیار کرده و توانمند بوده اند . تسلط قاصد شاعر بر زبان فارسی و تصاویر شعری و آرایه های ادبی و کاربرد متعادل آنها، غزلیات او را جاندار و تأویل پذیر نموده است. قاصد عاشق پیشه بوده و در وصال معشوق رنجهای زیادی برده است. عاشقی که در بعضی ابیات معشوقی زمینی دارد و در بعضی های دیگر آسمانی است. زندگی و مرگ همیشه در کنار هم هستند و در کشمکش در بین این دو هراسان و یا شاد و غمبار و در لحظه های هم نالان و اشکبار جگر سوخته و کباب شده از جور یار بوده است.

کلیدواژه ها: قاصد، عشق، غزلیات قاصد.

مقدمه

«حاجی بکر آقای حویزی» ملقب به «قاصد» (١٨٨٥-١٨٥٢ م) شاعر و عارفی وارسته بوده. «قاصد» در شعرغزل فارسی، مضامین عرفانی و فلسفی و گرامی را همراه با تشبیهات و استعارات دل انگیز، چنان استادانه در قالب غزل ریخته است که خواننده را مجذوب

می کند. غزل سرای است که تعدادی مثنوی و مخمس نیز از او به یادگار مانده است. و به زندگی و آثار شاعر و سپس جایگاه و مفهوم عشق در غزلهای انتخاب شده ، از (۲۴۲) غزل باقی مانده را بررسی می کند. زبان ادبی او نرم و به زبان معیار و متداول هم عصرانش است بوده. در این تحقیق بخصوص جلوه عشق در غزلیات قاصد مد نظر و مورد بررسی قرار خواهد گرفت . و سعی دارد که به سوالاتی جواب گو باشد از قبیل: عشق درکه درغزلیات قاصد چه جایگاهی را گرفته است؟ و قاصد غزلسرا چگونه با عشق دست و پنجه نرم کرده است؟. شیوه کار کتابخوانی و تحلیلی است.

پیشینه تحقیق : مطالعات و پژوهشهای زیادی در باره عشق در ادبیات فارسی صورت گرفته است . از جمله تحقیق (رحیم اصغر پور و قاسم حسینی ، ژاله سپهری) ولی متاسفانه درمورد شاعر مورد نظر ما «قاصد» فقط «فاطمه مدرسی» تنها توضیح و تعلیق و تصحیحی بر دیوان قاصد نوشته و خود دیوان قاصد هم در سال (۲۰۱۰) منتشر شده . و دیگر هیچ چیزی در باره این شاعر بزرگ و ارزشمند نوشته نشده. حتی « مارف خزندار» اشاره ای به قاصد نشده ، هرچند به معرفی «اختر» شاعر پرداخته است. سالها بعد از وفات قاصد خانواده اش، دست نوشته او را چاپ و منتشر کردند.

زندگی قاصد و شرح مختصری از زمان او

« بکر محمد محمدامین آقای حویزی» ملقب به « قاصد» در سال (۱۷۸۵م) در « شهر کوی سنجد» از «استان اربیل» یکی از شهرهای اقلیم «کردستان/ عراق» پا به عرصه وجود می گذارد. در سالهای اول نوجوانی قاصد ، بر اثر بیماری وبا در شهر کوی سنجد خیلی از اهالی شهر را نابود می کند و از خانواده او هم بجز قاصد و دو خواهر کوچکتر از او، همگی از بین می روند. بنابر وصیت پدرش، سرپرستی بکر و دو خواهرش به « حمه آقای غفوری» - دوست نزدیک پدرش بوده - سپرده می شود . تحت سرپرستی وی ، جوانی را به کسب علوم عقلی و نقلی ، پرداخته است.(حویزی (۲۰۱۴): ۱۴۸) در بیشتر علوم زمانه خویش سر آمد بوده . از آن رو مورد تکریم و عنایت مردم و حکام زمانه خویش بوده است ، بعد از اتمام تحصیل ، به فرمانروای کوی سنجد منصوب می شود. در ایام حوکمرانی خویش در عمران و آبادانی و رعایت حال نیازمندان و ترغیب و تشویق جوانان به علم آموزی و دانش ورزی اهتمام ورزیده است. رباط و کاروانسرای هم ساخته است و در سال(۱۸۴۲) مسجد جامع کوی سنجد را نیز بنیادگذاری می کند.(مدرسی(۱۹۱۳): ۱) ذوق و علاقه قاصد، باعث شده هنرمندان و شاعران به کوی سنجد سفر کنند و مهمان وی شوند. به «حافظ و سعدی» علاقه فراوانی داشته و آثار آنان را مطالعه نموده است و با بعضی از شاعران کرد زبان هم، مرواده و دوستی داشته از قبیل «حاجی قادر کوی»

(سورخی (۲۰۰۸) : ۹) (برای اطلاع بیشتر ، مدرسی (۱۹۱۳) : ۱) . و یک قصیده ای هم برای فرمانروای حوزه یا اقلیم سوران آن زمان ، نوشته و فرستاده است. قاصد در سال (۱۸۵۲م) وفات یافته است. او را در گورستان «عاربیان» درکویه به خاک سپرده اند. (همان منبع بالا). حاجی قادر کوی در مرگ قاصد با دلی آکنده از اندوه چنین ناله و فغان سر می دهد:

شنیدم دیشب افغان زن و مرد/صدا افکند بر طاق زبرجد

بگفتم چیست این فغان، مردی/کشید آهی از سوز از سینه سرد

بگفتا مر ندانی کز جهان رفت/ابوبکری انیس غار احمد

بگفتم چیست تاریخ وفاتش/بگفت واثانی اثنین
محمد (مدرسی (۱۹۱۳) : ۱)

با توجه به زمان تولد و مرگ « قاصد » در (۱۷۸۵-۱۸۵۲م) ی، بنا بر رسم و عادت آن زمان، خواندن و نوشتن در بین ملتهای شرق الاوسط در مسجد بوده است. زبان عربی را برای امور دین و قرآن می آموختند و با توجه به نزدیکی ملتهای (کرد و فارس) و آسانی سفر در بین شهرها از جنوب به شرق کردستان و از آنجا هم به شهرهای دیگر ایران ، باعث تاثیرات فراوانی در ادبیات آن دوره ، شده است. (خزندار (۲۰۱۰) : ۲۹) . قاصد بر زبانهای (کردی ، عربی و فارسی) مسلط بوده است، هرچند به زبان کردی هیچ اثری از او باقی نمانده است . شاید به دلیل وضعی که در آن عصر گریبانگیر مردم کردستان بوده است . یاد آور می شویم که وضع منطقه در سالهای بعد از گذشته شدن «نادر شاه» توسط «کریم خان زند» که بین سالهای (۱۷۵۳-۱۷۹۴م) منطقه بهترین و آرامترین سالهای را گذرانده اند ، که هرگز نه قبل از آن و نه بعد از آن بخود ندیدنده است . ادیب و نویسنده کرد «مارف خزندار» می گوید: در آن زمان ، گرگ و میش با هم در سعادت و آرامی و شادکامی زندگی می کردند. و این زمینه مساعدی بوده است ، که مردم خواستار علوم مختلف باشند ، و فرزندان خود را در بدست آوردن آن ، به مساجد بفرستند . با توجه به اینکه همه شاعران «کرد» در مساجد آموزش دیده اند، ولی روحانی و یا مبلغ دینی نشده اند در خیلی از موارد، پیشه شاعری و ادیبی را برگزیده اند. (همان منبع قبلی، ۲۹) و برای نمونه قاصد و خیلی های دیگر.

در دوره های بعد «محمد آقای قاجار» (۱۷۹۴-۱۹۲۴م) ، شورش می کند و سلسله زندی را بر می اندازد و سلسله «قاجار» ییه را تأسیس می کند. و همانند «نادرشاه» خونخوار به ظلم و ستم و غارت ملت های داخل و خارج از مرز ایران می پردازد که از آنها جمله مردم کردستان را هم شامل می شوند . (خه زنه دار (۲۰۱۰) : ۱۶ ، ج ۲) . همین باعث می شده که شاعران و نویسندگان به دنیای شعر و سپس عرفان پناه ببرند. و در آن

آشفته بازار سیاسی و اجتماعی، تنها راه نجات را در شعر عرفانی بیابند. از شعرهای قاصد، به میزان تنهایی و سرگردانی، حتی در دست یابی به معشوقی زمینی آشکار و هویداست، و به دنبال معوای هستند تا از جور زمانه در امان باشند.

با توجه به تاریخ تولد «قاصد»، در می یابیم که، هم عصر بوده با «نالی» و «سالم» (۱۸۰۵-۱۸۶۹م) و «کردی» (۱۸۱۲-۱۸۵۰م). (خه زنه دار (۲۰۱۰): ۶۱-۲۱۵، ج ۳). ولی با هیچکدام از این شاعران ملی کرد، مراوده و دوستی، که شواهدی گویای آن باشد در دست نیست، و یا زمانه آشوب زده آن را از بین برده است. چون سه شاعر نامبرده از بنیان گذاران ادبیات کلاسیک زبان «کردی» بوده اند. آنان مسیر زبان کردی را از ادبیات لهجه «گوران»، به ادبیات لهجه «کرمانجی خوارو»، تغییر داده اند. و شاید هم، به دلیل دوری و مشکلات حمل و نقل، مشکلات سیاسی و اقتصادی در بین شهرها؛ باعث بوده که «قاصد» در خلوتگاه خویش اسیر و تنها باشد و نتوانسته با ایشان ارتباطی برقرار نماید. و یا به دلیل آنکه، در عصر وزمانه «زبان کردی» و نوشتن به این زبان، امتیازی نداشته است و در نظر مردمان اهمیت چندانی نداشته است، و زبانهای (فارسی و ترکی و عربی) یک تاز میدان قلم نوردان علون مختلف بوده اند، به همین دلیل قاصد ارتباطی با آنان برقرار نکرده است.

از «قاصد» هیچ نوشته ای به زبان شیرین «کردی» بجا نمانده و سندی هم در دست نیست و این جای تعجب و پرسش است. شاید هم دیوانی به زبان «کردی» نیز داشته ولی دست جفاکار زمانه به تاراج برده است. بهرحال آثاری که از «قاصد» باقی مانده دیوان شعری است که (۲۴۳) غزل و یک قصیده، که در وصف «محمد» پادشاه سوران گفته و مخمسی بر غزل «قاموس» شاعر کرد زبان و مخمسی هم برغزل «حافظ» نوشته، باقی مانده است، همگی آنها به زبان فارسی می باشند. و در آخر فقط، یک بیت به زبان «کردی» از او باقی مانده است و چون در بین مردم «کوی سنجق» همانند ضرب المثل شده بوده، به همین خاطر هم از بین نرفته است. اینچنین است: «که مالت بوو که مالت بوو / که مالت چوو که مالت چوو» (مدرسی (۲۰۱۴): ۲). معنی آن این است که اگر ثروت سامان داشته باشی، بزرگ و گرانقدری و اگر فقیر و محتاج شدی خوار و ذلیلی.

بررسی غزلهای قاصد

در ابتدا اشاره ای؛ «برای بیان خصوصیات ابیات «غزل» این است که: معمولا بین ۵ تا ۱۰ بیت است. و شاعر در بیت پایانی (یا نزدیک به پایان) نام خود را می آورد، بدان تخلص گفته می شود. مطلع آن مصرع و طرح قافیه یی آن مانده «قصیده» است. موضوعات اصلی «غزل» بیان احساسات و ذکر معشوق و شکایت از

بخت بد روزگار است. « (شمیسا (۲۰۱۳): ۱۲۸-۱۳۰). اگر به ابیات زیر نظری بیندازیم ، توانایی و بهره مندی در غزلسرای قاصد را مشاهده خواهیم کرد. در غزل «عشق او دوخت لبم».

عشق او دوخت لبم تا نزنم داد آنجا/طراقت کیست زند ناله و فریاد آنجا

تن فرسوده محال است به کوی تو رسد/ ره ندارد دل بیچاره رود باز آنجا...

...جای آن غمزه خون ریز بتم وصف کند/که حکایت کند از خنجر جلاذ آنجا

کوی او جنت است در او هر کس شاد/قاصد غیر دلم کیست که ناشاد آنجا. (مدرسی (۱۳۹۲)، ص: ۲۷-۲۸، غ ۷)

تفاوت غزل با «تغزل» در این است ، که تغزلات لحن شادی دارند ، ولی لحن «غزل» غمگینانه است، و دیگر اینکه ، «تغزل» بیرون گرایانه است ولی «غزل» درون گرایانه. در مطالعه تاریخ ادبیات کلاسیک ایرانی و در سبک «خراسانی» تغزل و در سبک «عراقی» غزل رایج بوده . (نیکوبخت (۱۳۹۱): ۴۵). همانند این غزل از قاصد به نام «عشق نکوروی»:

دارم از عشق نکورویی دلی چون اخگری/ سینه ای پرسوز و جانی در غم چشم تری

کشتی جسم مرا طوفان نجنباند زجا/زان که دارم از غمش چون کوه جودی لنگری

عاشق بیچاره حسب الامر تو جان می دهد/کی تقاضا می کند تیری زنی یا خنجری.. (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۱۴۲، غ ۲۳۲)

با توجه به اوضاع واحوال کردستان/ عراق و آن حوادثی که در آن عصر و زمانه، مردم با آن روبرو بوده اند، باعث رواج این شیوه ادبی شده است. در غزل معشوق خیالی و اساطیری وصف می شود که از دیدگاههای مختلف تعبیر بردار می باشد. آرزوهای کهن بشری را مطرح می کند، در آن با رمزها و آرکی تایپ ها سروکار داریم، در غزل عرفانی انسان به معنویت و جنبه تقدسی عشق توجه دارد. هرچند اگر موضوعات دیگری همچون سیاست و اخلاق هم که در غالب غزل بیان بشوند ، در بافتی عاشقانه و اندوهگینانه خواهند بود. (شمیسا) (: ۱۳۱). به این غزل قاصد به نام «نقد روان خواهم باخت» که خواننده را با احساسات خود آشنا می سازد.

...با رقیبان چو شب انگشتی می بازم/به خدا از هوس تنگ دهان خواهم باخت

ماتم ار می کند آن شاه به شطرنج چه غم/به هوای تو بر آن رخ،
نگران خواهم باخت

دل ماگفت که عشق لب شیرین قاصد/باخت فرهاد که من نیز چنان
خواهم باخت. (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٣٩، غ: ٣٠)

در غزل بالا به داستان مم و زین و باخت بازی شطرنج به شاه
در این داستان اشاره می کند و داستان عشق فرهاد به شیرین
و از دست دادن شیرین را بیان می کند. نمونه ای برای زندگی و
عاشقان و در آخر ناکامی خویش را آورده است. ویا در این
غزل:

باز رخس ناز را بر قتل من زین کرده ای/خانه دل را به زخم
غمزه رنگین کرده ای

....گه به بوی کاکلت شهر خطا شد دستگیر/زلف چین چین کرد عزم
چین و ماچین کرده ای (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ١٢٧، غ: ٢٠١)

بنابراین با توجه این خصوصیات بیان شده این قالب ادبی برای
بیان محبت و یا عشق بهترین قالب بوده و می باشد، می گویند
جهان مادی مرکب از عناصر مادی است و دو نیروی متضاد هست که
آنها را پراکنده کرده و التیام می دهد، که اصحاب محبت «عشق»
و «غلبه» اند. « (سپهری (١٣٨٧ هج): ٧٤). که «چون محبت زیاد
شود از آن حرارتی در دل پیدا می شود که از آن حرارت نوری در
دل آدمی بدرخشد و در اثر این نور، آثاری از محبوب یا معشوق
در دل او جلوه می نماید همین حالت را عشق می گویند، نشانه
آن هم این است که حتا یک نفس هم از معشوق نمی تواند غافل
شوند.» (رضای تبریزی (١٣٦٥): ٢٧١-٢٧٢). و (شمیسا (١٣٧٩): ١٣١).
در شعر دیگری که در زیر آورده شده و به نام « دل گدای
دیدار» است و از شوق و مهر و محبت به گدایی درگاه یار می
شتابد.

یار اگرچه ز سن زار بسی خرسند است/جان من از دو جهان با غم
او پیوند است

ناله گر کرد بسی بر درت ای شاه مرنج /دل گدای است به دیدار
تو حاجتمند است

عاشقان رخت ای مهر نیاید به شمار/عدد ذره خورشید که داند
چند است.... (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٤١، غ: ٣٤)

در این ابیات شاعر عاشق شده و بعد از ناله و فغان افتاده ،
از زیادی عاشقان درگاه یار ، آنها را به ذرات و خورشید
تشبیه کرده است. و می خواهد به خواننده بگوید که عشق او به
کسی نیست که مایه سرزنش باشد . چرا که همه عالم همانند ذرات
نور خورشید در مهر و محبت او اسیرند.

عشق و محبت آدمی ابتدا ، معشوقی زمینی (مجازی و مادی) هست و بعد از آن و کم و کم و بعد از مرور زمان و سوختن دردایره مهراو تغییر میکند. (نیکوبخت (١٣٩١): ٤٥). به عشق عرفانی و یا آسمانی مبدل خواهد شد. در ابیات زیر معشوق ، جان و ماه و مهر عالم آرای ، است که در نهایت به شاه و گلی که مظهر زیبایی و لطافت است تبدیل می شود ، که باز منظور عشق به خداوند است. چون در قدرت و توانایی به شاه تشبیه کرده و در زیبایی و لطافت هم به گل.

بیا بیا که تو آرام جان شیدایی/ درآ درآ مه مهی مهر عالم آرای

مرو مرو تو شها سوی سیر و گشت چمن / گلی گلی نه که چون غنچه خار در پای... (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ١٣٥، غ ٢٣٦)

بعضی ها ، «محبت انسان را به پیچک تشبیه کرده اند، که همانند پیچک که باعث خشکی درخت می شود و انسان را نیز از علایق مادی جدا کرده و در مهر و محبت به کمال می رسد «عشق» نامید می شود. در بعضی اوقات می توان گفت که یک جذبه صادق و پر ارزش است و در این حالت یک هدیه آسمانی می تواند باشد». (میرشکار (١٣٨٧)، ص) در ابیات زیر اگر توجه کنید می بینید که همانند پیچک که درخت را خشک و کند ، عشق نیز دل معشوق را از مسائل مادی و علایق دنیوی می خشکاند که شاعر کلمه کباب را آورده است . و در شعر زیر می بینیم که برای قاصد اتفاق افتاده و از سوزش در روی آتش عشق ناله و فغان می کند.

خواهم که ترا بینم ای مه نه به خواب اما/ گفتا بنگر رویم، نگذاشت حجاب اما

در وصل مرا دوشین بس لطف مضاعف کرد/ از دیده مست او، دل گشت کباب اما... (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٢٥، غ ٢)

ویا: ... ای مسلمانان نداند ترک شهر آشوب من/ در جهان هرگز هنر جز کشتن احباب را

بشنو از من خویشتن کن غرق دریای طلب / قاصد شاید به دست آید در نایاب (کدرسی (١٣٩٢)، ص: ٣٠، غ ١٢)

این جمله : «من خزانه پنهانی بودم ، خواستم که شناخته شوم و دنیا را خلق کردم». در بین مردمان و ادیانهای مختلف معروف است . (رحیمی زنگنه (١٣٨٧): ٥٠) . که تعبیر از عشق خداوند به خویش است و خواهان معشوقی می باشد. و در این غزل قاصد معشوقی اندر فراق او سینه ای پراز آتش دارد.

هرشب ز آب دجله سرشکم روان تر است هر روز سینه ام زغم آتش فشان تر است

گرچه سبک عیارم و کم قدر پیش تو/باری ز درد رقیبان گران تر است

نامهربان شکایتم از چشم و زلف توست/بر قتلیم از چه غمزه که نامهربان تر است... (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۴۵، غ: ۴۱)

پس هرگاه انسان عاشق شود، دیده می شود که او را رنجور و ضعیف می کند و رونق ظاهری حیات او را می برد و همیشه خود را در حال خطر می بیند. می ترسد که رقیبی در نزد محبوب عزیزتر شود و او را بریاید. که در خیلی از غزلهای قاصد این ترس و بودن رقیبان برایش کابوسی بس وحشتناک است و در در غزل بالا باز به ترسش از رقیب اشاره کرده است.

و در بعضی از حالات عشق بخصوص در صورت زمینی آن رسوایی برای عاشق به دنبال می آورد بخصوص در فرهنگ ما شرقیها و بخصوص در فرهنگ ماکردها. با مطالعه سطحی از داستانها و رمانهای کردی دیده می شود که عشق در آخر جز ناکامی و مرگ چیز دیگری را نمی توان انتظار داشت. برای مثال داستان مه و زین، شیرین و فرهاد، لیلیا و مجنون، ... در ابیات زیر توجه کنید، قاصد شاعر چگونه حال زار عاشق را به نمایش گذاشته است.

کجا کجا به خدا می سپارمت/ای جان نشین نشین به برم تا دمی بیاسایی

مجو مجو تو دگر حال قاصد غمگین چرا چرا که نهاده است سر به رسوایی... (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۱۴۵، غ: ۲۳۶)

و یا

دل من همچو دو چشمت همه دم بیمار است /دیده ام نیز چو لعل لب تو خونبار است

من چو پروانه و بلبل شده ام طالب تو زان که روی تو گهی شمع و گهی گلزار است... (ص) (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۳۸، غ: ۲۷)

در بین ما کردها این ضرب المثل خیلی رواج دارد که: «عاشق کور است». به این منظور که واقعیات را نمی بیند و شاید خود راه به خطر بیندازد. ولی در باره عشق به خدا نظر دیگری دارند می گویند که: «عشق معنوی بیخ و ریشه درخت هستی عاشق را، از خود بی خود و آزاد و رها می سازد.» (نوربخش (۱۳۸۴) ص: ...). در این بیت زیر قاصد به دلیل عشق و محبت به یار کورکردن رقیبان را می خواهان است و خود او کور نیست ولی آرزوی کوری کسانی را دارد که از آنها می ترسد.

خدایا ره ره خود فرمای این اندوهگینان را/به منزلگاه اصلی کن شتابان این غریبان را

غریبم بیدلم مهجور و بیمارم و نمی دانم/ کد امین درد خود را
عرضه سازم من طیبان را

به دستم کی رسد تا خاک راه مقدمش بوسم/ که این دولت نباشد جز
سر زلف حبیبان را

کمر نگشوده در بندیده رام من شد آن سرکش / چه خوش وصل است
یارب کورکن چشم رقیبان را..... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٢٥، غ: ١).

بعضی ها هم «کلمه مترادف عاشق را دیوانه آورده اند چرا که
می گویند : انسان در یک حالت روانی و نامتعادل است و در
دنیای دیگری ورای واقعیت های زندگی سیر می کند. و از همین
عشق برای خود، پلی می سازد ، برای عبور از دنیای واقعی به
دنیای تخیلات ، رویاها و آرزوهای خویش و یا می توان گفت
که: عشق لذتی است ، زیبا و احساسی عمیق، وعلاقه ای لطیف و
یا جاذبه ای شدید که به انسان می بخشد و محدودیتها زمانی
و مکانی را از بین ببرد . حتا در حوزه های غیر قابل تصور ،
غیر ممکن را ممکن می سازد.» (رستمی (١٣٨٥)، ص ٣٤ و)
زرقانی (١٣٩٤) ص: ٢٣٠). قاصد در غزل زیر اشاره ای به این حالت
بیان شده دارد:

چه باشد گر مرا مهمان شود آن ماهتاب امشب/ که در بندم به کام
خویش بردارد نقاب امشب

بگفتا چشم مستم بی کبابی به نخواهد شد/ دل خود را کنم هم
شیشه می هم کباب امشب

بیا ای سرو اندر روضه جانم تو خوش بنشین/ زجوی دیده می ریزم
به پایت وه چه آب امشب

..... شب قدر من است امشب وصالش یافتم/ بدین شادی همی رقصم چو
زهره بس بتاب امشب (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٣٤، غ: ١٨).

ویا: ای که عالم همه از ماه رخت پرنور است/ صبح نوروز مرا بی
تو شب دیجور است

عشق با یوسف مصری همه دم می گوید/ دیده کلبه نشینان زغمت بی
نور است... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٨، غ: ٤٦).

عشق این واژه ای که سالها است در میان ما آدمیان است و
سالها و قرنهای با ما، همجوار بوده است . ، بماننده دریایی
بی کرانی است . که هر قوم و ملتی، متناسب با فرهنگ و عادات
خود از آن استفاده کرده اند. با توجه به اینکه عاشق چه کسی
باشید . در کردستان چه در زمان قاصد و چه در حال حاضر
فرهنگ ما برخورد تندی با این کلمه و یا احساس داشته و
دارد. اگر عشق به دیار و خاک بوده باشد، مایه در به دری و
جوان مرگ شدن، بوده است، و اگر در بین دو دلدار جوان باشد
در خیلی از مواقع مایه نابودی آنان و شرمساری برای خانواده

هايشان بوده و خواهد بود. اما عشق در نزد قاصد گونه ای ديگر است و انگار که قاصد بدون عشق نمی توانسته باشد و هراسی هم ندارد. قاصد با عشق و عاشقی به زندگی معنا داده است و حتا مرگ را هم با عشق زیبا و خواستنی می دیده است.

کیست آن کس که به جان در غم سودای تو نیست
شهیذ نگه دیده شهلاي تو نیست

داور عشق چو بر تخت دل آمد بنشست / گفتم ای عقل برون شو که
دگر جای تو نیست... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٣، غ ٣٨).

و یا: خنده بزد لعل تو قیمت مرجان شکست / صورت زیبای تو
رونق بستان شکست

ای مه تابان نگر روی دل آرا ببین بر رخ خورشیدوار موی
پریشان شکست (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٤، غ ٣٩).

و یا: دل شیفته کاکل شیرین پسران است / و اندر پی هر سیم تنی
جامه دران است

مجروح من از خنجر بیداد یکی ام / طفلی است و لیکن شه زرین
کمران است

تا کیست نباشد خبرش از من بیمار / مردم زغم دلبرم از بی خبران
است... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٦، غ ٤٤)

... ملامت بس کن ای زاهد به ظاهر منگر و بنگر حقیقت هست اندر
شیوه عشق مجازمن (ص: ١٢٢، غ ١٩٠)

ویا: هرگه آن معشوق زیبا بی نقاب آید برون / از درون عاشقان
بوی کباب آید برون... (ص: ١٢٢، غ ١٩٢)

محبت و یا عشق، «... در فرهنگ؛ به لغوی و اصطلاحی تقسیم شده، که از منظر لغوی یعنی: محبه، دوستن داشتن و مهر، دوستداری و مودت و عشق، آمده...» (سهرابی (٢٠١٢م) ج ٥: ٧٢) و در اصطلاح تصوف: «عبارت است از غلیان دل در مقام اشتیاق به لقاء محبوب و...» (دهخدا، (١٣٧٢ هجری)، ص: ٥٨). قاصد در اشتیاق لقاء معشوق در حالت غلیان است. در غزلی به نام «خاک ره» می گوید:

خواهم که ترا بینم ای مه نه بخواب اما / گفتا بنگر رویم،
نگذاشت حجاب اما

در وصل مرا دوشین بس لطف مضاعف کرد / از دیده مست او، دل گشت
کباب اما... (مدرسی (١٣٩٢) ص ٢٥، غ ٢).

بنابراین اشتیاق و «... میل بمانند روح عاشقی است، برای
لقا و دیدار جمال خداوند که به دو بخش تقسیم می کنند که عام
و خاص است.» (دهخدا (١٣٧٢ هجری)، ص: ٨). حضرت «مولوی» هم در «

مثنوی و معنوی» عشق را درمان دلها می دانند. انگار در تک تک لحظه ها عمرشان تجربه اش کرده اند. بر این باورند که «... همه عشقهای عرفانی ابتدا از عشق انسانی و یا مادی شروع می شوند چون خود پرستی را در عاشق می کشد و به غیر پرستی منجر می شود چرا که همه مشکلات آدمی در این جهان ناشی از خودخواهی و سودجوی انسانها است...» (رحیمی زنگنه (۱۳۸۷): ۵۰) یعنی وقتی که همانند آهن گداخته شد در زیر پوکت آهنگر ماهر و دانا شکل خود را بدست آورد، از خودخواهیها گذشت و به غیر خواهی رسید، عشق عرفانی روشن می شود و او را به اوج فلک می رساند.

یارب چه بلایی است بت نادره ما/ کو پا ننهد آنی در دایره ما
بس روز کنم گریه بر یاد خیالش / شاید که بیاید شبی از پنجره ما

باد سحر از مجلس من کسب کندبو/ عوداست غمش، سینه بود مجمره ما... (مدرسی (۱۳۹۲)، ص ۲۷، غ ۶)

قاصد در شعر زیر به درگاه یار پناه می برد و جور و ستم او را خوش می دارد و از خدا می خواهد که یاریش کند تا در کوی او پا نهد، غم و دردی که، یار به او می چساند به عود تشبیه می کند. در غزل دیگری از بی رحمی یار و رسوا شدنش بوسیله یار می نالد، و عشق را سرچشمه زلالی می داند که درخفا و پنهانی نوشیده و آنقدر زیاده روی کرده و سرمست شده و سبب رسوایش هم شده است.

ناله من رسد در گوش توکن مرحمت / گفت شه هرگز نباشد در غم درویش را

من، می از عشق نوشیدم زبیم نام و ننگ/ چون شدم رسوا دگر قاصد مکن اندیش را (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۲۶، غ ۴)

در غزلی دیگر به محبت و عشقی که به یار دارد و باعث شده که از دنیا و خوشیهای آن دوری گزیند و سکوت و تنهایی و دوری از مردم و اجتماع انتخاب می کند:

عشق او دوخت لبم تا نزنم داد آنجا/ طاقت کیست زند ناله و فریاد آنجا

تن فرسوده محال است به کوی تو رسد/ ره ندارد دل بیچاره رود باز آنجا... (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۲۸، غ ۷)

باز درغزل دیگری مثل همیشه قاصد از «عشق»، برای ما حکایت می کند. سرانجام از درد و غم و دوری یار، به دیار مرگ پا می نهد، مانند مرغ نمیه سر برید با درد جانفرسای می میرد. قاصد همیشه با زندگی در جدال است و درخیلی از اوقات مرگ

را طلب می کند. مرگ را تنها راه نجاتش می داند و در یار محو شده و به فنا الله برسد.

جان رود اندر تنم ای جان برافکن پرده را/ شربت جانبخش بخش این جان به لب آورده را

لذت تیغی زدی بر جان اگر یادآورم /خون به جوش آید دل چون مرغ بسمل کرده را... (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٢٨، غ: ٨)

ویا: در میان اجل هجر تو بس گشته نزاع/بهر جان کندن من لیک به هجر تو مطاع...

.....گر فروشنند غمش نقد دل و جان بدهم/چو دهد یوسف خود ران که کساد است متاع

قاصد ار جان ندهی سخت دلی روز فراق /چون به گوش تو رسد یار بگوید که وداع (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٩٤، غ: ١٣٥)

در ابیات بالا قاصد مرگ را خوشتر از رفتن یار می داند و احساس می کنی که از تنهای و بدونه او ترسی آنچه بزرگ در دل دارد که مرگ را بهتر از زندگی بدونه یار را خواهان است.

در غزل «عشاق تو بخورند خون جگرها» خاک درگاه یار ، را مقدس می داند و بهترین سرمه برای چشمهای خسته و نا امید قاصد و گلایه می کند از اینکه سرنوشت و آینده عشاق چرا، نا معلوم باید باشد؟:

ای خاک درت خوب تر از کحل بصرها/عشاق تو تاکی بخورند خون جگرها

آگاه نداری زخود ای خسرو خوبان/افتاده چو گو در خم چوگان نو سرها (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٣٠، غ: ١٣)

در غزل «ز اشک دیده دارم دجله ای» ناله و فغان از دست دادن یار و بی وفایی یار به مرگ می اندیشد و دل خوش می کند که بعد از مرگش یار بر سر مزارش می آید. در این غزل هم قاصد چشم به راه یار و آمدن خوشی ها با او است ،

که اگر هم یار به دیدارش در زمان مریضیش نیامده ، بعد از مرگش بر سر مزارش خواهد آمد. عشقی که با مرگ قاصد هم از بین نمی رود و چشم براه اوست در کنار مزارش.

به زهر هجر می خواهد کشد این بنده مسکین رقیب از خوان وصلش می خورد قند و نبات اما

نیاید بر سر بالین بیمار طیب جان یقینم هست آید بر سرم بعد از وفات اما... (مدرسی (١٣٩٢)، ص: ٣١، غ: ١٥)

در غزل « بنام من غم زده » است. آنقدر از درد و غم دوری و بی خبری یار ناراحت و نالان است باعث شده است که آهی که از سینه بر می آید هماننده ابر سیاهی جلوی نور و روشنایی خورشید را بگیرد و روز او را به شب تبدیل گرداند .

... پای از کلبه هجران منه ای دل بیرون / به کجا ره سپری چون که در نیست تو را

دود آهم زده بر چهره خورشید نقاب / یا مگر ای شب هجران سحری نیست تور... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٣٢، غ ١٧)

و در آخرین بیت از این غزل ، باز از خود شکوه می کند ، که؛ چرا غزل سرا شده است؟ چون این کار او کفر است ، انگار گفتگوی دورنی با خود دارد و می گوید: بوسیله غزل نمی تواند توجه یار را برانگیزد، بلکه برعکس این کار او باعث دوری و محروم شدن از عشق او هم شده است. در اینجا هم قاصد مرده و منتظر زیارت یار است و چشم براه زیارت او. در این شعر قاصد می خواهد بگوید که در عصر و زمانه او شعر و شاعری پیشه ای چندان مهم و با ارزش نبوده است.

... سالها زیر لحد دیده قاصد به رهست/منتظر هست به خاکش گذری نیست تورا

قاصد این چند غزل گفتن بیجا کفر است / چون سوی کشور معنی سفری نیست تورا (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٣٢، غ ١٧)

در غزل شب قدر من است « قاصد دوست و محبوبه اش را دعوت کرده است و از خدا هم می خواهد که شب وصلش را تا روز قیامت طولانی کند و از اینکه بلاخره رقیبان را شکست داده شکرخدا را می کند از رسیدن به یار که اشاره ای دارد به شب قدر و بزرگی این شب .

... مرادم از خدا این است تا صبح قیامت / نگردد روز، در آغوش من باشی به خواب امشب

چه گل چیدم من اندر روضه وصل نعیم خود/ رقیبان را دگر انداختم اندر عذاب امشب

بحمدالله نوا خوانم به کام خود صفا جویم/ زتار زلف می سازم چه قانون رباب امشب

شب قدر من است امشب وصلش یافتم قاصد/ بدین شادی همی رقصم
چو زهره بس بتاب امشب
(مدرسی (١٣٩٢) ص: ٣٤، غ ١٨) .

در غزل «تلخ بگذشته همه عمر عزیز» از گذشت ایام در ناراحتی و دوری یار و بی خبری یار از او خود را به فرهاد تشبیه می کند که عاشق شیرین است و شیرین هم در خیال کس دیگری هست .

...تلخ بگذشته چو فرهاد همه عمر عزیز/بی رقیب امشب شیرین را
بهر خبرش /منتظر باشم و قاصد ز درآید چه خوش
است. (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٣٩، غ ٢٨ شکرآید خوش است چه .
شب هجران چو کنم ناله)

در غزل «هر دم آن یار بر سر رای دیگر است» شکوه از یار می
کند که چرا هر لحظه با کسی است و وفادار نیست و هرچند جفای
او را عین صفا می داند. و از عاشق پیشگی خود هم مسرور و
شادان است چون هر بار کشته شدن در راه عشق را مسبب جاودانگی
خود می داند. ولی از بی وفای یار و دلدار و زیادی رقیبان
شکوه دارد.

شیوه عشق تورا باز هوای دگر است /بانگ مرغ دل من تیز نوای
دیگر است

بیم از دادن جان در ره معشوقه مکن /کشته تیغ غمش را چو بقای
دیگر است... (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٢، غ ٣٥)

در غزل «توبه صنعان شکست» باز ما را به یاد داستانی دیگری از
عشق و عاشقی می اندازد . «شیخ صنعان» و «عشق» او به «دختر
»ترسایی است. او خود را صوفیی می داند که در دورانی است که
نمی توانند ایماندار بمانند . و سپس «رستم» را به میدان می
آورد و یار را به رستم داستان تشبیه می کند، به او حمله
کرده و او را شکست داده است. و با خود می گوید که ازین پس ،
گلایه از فلک مکن چون دیگر شیشه دل شکسته شده است. و در
توانمندی یار را به رستم داستان تشبیه کرده که بی توانی و بی
ارادگی خود را هم بیان می کند.

...شاه خیالت شبی تاخت به ملک دلم /رستم پر زور بود عقل چو
خاقان شکست

شکوه مکن بعد ازین هیچ زدست فلک/شیشه دل قاصد طره جانان
شکست (مدرسی (١٣٩٢) ، ص ٤٤، غ ٣٩)

و در غزل «صرصر هجران» قاصد به خود هشدار می دهد که نکند وصل
یار را بخواهد چون خواستن وطلب آن ، باعث ازبین رفتن هستی
او خواهد شد.

... در جهان گر طلب وصل دوست کنی/قاصد صرصر هجران بکند
بنیادت . (مدرسی (١٣٩٢) ص: ٤٢، غ ٤٦)

در غزل « قاصد سرگشته غزل خوان» به داستان یوسف و زلیخا
اشاره می کند و به قاموس شاعر کرد هم یادآوری می کند که
زحمت بی جا ، نکشد و شعر نسراید تا زمانی که قاصد در میدان
شعر سرای هست. در اینجا قاصد از عشق نیروی بی نظیر گرفته و
از قاموس و قاموسیان نمی هراسد و بلکه به آنان هشدار می دهد

که دیگر تا او در میدان هست آنان برحضر باشند از قدرتنمای و خود نشان دادن.

.... در مصر زلیخا تو برو یوسف خودبین / تقدیر چنان است زکنعان نتوان یافت

قاموس مکش زحمت بی جا که در این دهر/ چون قاصد سرگشته غزلخوان نتوان یافت. (مدرسی (۱۳۹۲) ص: ۴۸، غ ۴۷).

نتیجه

عشق در اشعار قاصد زمانی عشقی زمینی و غریزی که در هاله ای از احساسات و وسوسه انگیز فرو رفته است و زمانی آسمانی و عرفانی است. می توان گفت لطافتی و ظرافتی در سلوک معشوق است که عاشق را شیفته و بی خود از خود و عقل می کند و همیشه معشوق دست نیافتی بوده است. و زمانی بر اوج فلک است و در میعادگاه خدواندی سربه سجده دارد.

قاصد ملیتی کردی دارد ولی در اشعار باقی مانده از او به هیچ وجه به آن اشاره نشده است. و نمی توان از اشعارش به کنیه او پی برد و هیچ نشانی از دیار و مملکت وی نیز نمی توان یافت.

قاصد در اشعارش بنابر عشق و علاقه ای که به سعدی و حافظ داشته و به تقلید از ایشان غزل سروده است.

قاصد هرگز به موضوعات سیاسی نپرداخته و یا علاقه ای نداشته چون در غزلهایش و قصایدش نمونه ای را نمی توان یافت.

معشوق قاصد، همیشه در نازنعمت بوده و در مکرو و بی وفایی بی مانند است و از سرگردانی عاشق لذت می برد.

از خواندن غزلیات قاصد این احساس به آدمی دست می دهد که قاصد در عشق زمینی شکست خورده ولی در میدان عشق عرفانی مشمول رحمت خدواند قرار گرفته است.

زندگی و مرگ در نزد قاصد همانند دو روی یک سکه بوده اند و با آنان تا آخرین لحظه در غزلیاتش در جدال بوده است.

کورتیه باس

قاصد غزه لنوو سیکی به هره مه ند بووه و له قالبی تری شیعدردا که متر کاری کردووه. له سه رده می ئه ودا زمانی فارسی ره ونه ق و ره و اجیکی زوری هه بووه. شاعیرانی باشوور کوردستان به زمانی فارسی شیعیان هونیه ته وه و زوریش به توانا بوون. قاصدی شاعیریش له زمانی فارسیدا زور به توانا بووه و توانیه ته تی دیمه نی جوان و سه نجر اکیش له شیعه کانیدا بخولقینیت و بهرجه سته بکات و هه ر خوینه ریکیش به پینی توانا و ئاستی روونا کبیری خوی تپی بگات. قاصد ئاشقیکی هه میسه یی بووه و

له پیناو گه‌یشتنی به مه‌حبوبه‌که‌ی نازار و ماندوو بوونیک‌ی زوری کیشاوه. له هه‌ندی‌ک شیعه‌کانیادا مه‌عشوقه‌که‌ی له سه‌ر زه‌وییه و له هه‌ندی‌کی دیکه‌شیان له ئاسمانه. له به‌ر زولمی یار ، قاسد له‌نیوان ژیان و مه‌رگدا له کیشمه‌کیشدا بووه ، بویه‌ش ساتیک شاد و به‌خته‌وهر و ساتیک‌ی تریش خه‌مبار و جگه‌رسووناو دیته به‌ر چاو.

ووشه‌ی سه‌ره‌کی : قاسد ، ئه‌شق ، غه‌زه‌لیاتی قاسد

منابع فارسی

احسانی، ارش، و فروزان، رضا (۱۳۹۲)، راز بنهان شد اشکار، انتشارات نگاه.

بالارسنمی، مهوش (۱۳۸۵)، عاشقانه، نشر گل‌فروش، تهران، چاپ دوم.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲ هج)، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

رضای تبریزی، شیخ نجیب الدین (۱۳۶۵ هج)، مستطاب نور الهدایه، تهران، چاپخانه علمی.

رحیمی زنگنه، ابراهیم (۱۳۸۷)، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (۵) دانشکده ادبیات و علوم انسانی (اینه ادب)، ارومیه.

زرقانی، مهدی (۱۳۹۴)، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ سازمان احمدی، تهران، چاپ پنجم.

سهرابی، نصرالله (۲۰۱۲)، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (۵) دانشکده ادبیات و علوم انسانی (اینه ادب)، ارومیه.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۰)، انواع ادبی، تهران، دانشگاه پیام نور، چاپ هشتم.

شفیع کدکنی محمد رضا (۱۳۸۶)، صورخیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ یازدهم.

شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۸)، موسیقی شعر، انتشارات توس، تهران.

میرشکار، میترا (۱۳۸۷)، هنر عشق ورزیدن، نشر طاووس فرهنگ، چاپ دوم.

مردوخ روحانی، محمد ماجد (۱۳۹۰)، تاریخ مشاهیر کرد و عرفا، علما ادبا، شعرا، جلد اول و دوم، نشر تهران، چاپ سوم.

نیکو بخت، ناصر (۱۳۹۱)، تحلیل شعر فارسی، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، تهران.

نوربخش، جواد (۱۳۸۴)، درخرابات، انتشارات یلدا، تهران، چاپ چهارم.

منابع کردی

حه ویزی، شه مال (٢٠١٤)، راپورتی کارگیری ده باره ی ناوچه ی کویسنجق (کویه) له سالی ١٩١٩ مارف، خه زنه دار (٢٠١٠)، میژووی ئه ده بی کوردی، به رگی دووه م ، هه ولیر، ده زگای چاپی اراس.

گوفاری اکادیمیای کوردی ژماره ٢٨، هه ولیر، چاپخانه ی حاجی هاشم .

تحقیق

حمد علی، طلعت (١٣٨٨)، پایان نامه برای کارشناسی ارشد ، بررسی مضامین و محتوای آثار شاعران پارسی گوی کرد زبان عراق با تکیه بر آثار محوی، بیخود، صافی هیرانی، دانشگاه ارومیه .